

## قومیت و امنیت\*

(تأثیر سیاستهای قومی رژیم پهلوی در

پیدایش جنبش‌های قومی

دسته جمعی در ایران)

تألیف: هوشنگ امیراحمدی

ترجمه: حسن شفیعی

### مقدمه

تاریخ جهان در قرن بیستم شاهد جنبشهای قومی دسته جمعی متعددی در کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه بوده است. برای نمونه می توان حکومتهای دمکراتیک و دیکتاتوری از قبیل کانادا، بریتانیا، اسپانیا، هند، سودان، نیجریه، آفریقای جنوبی و اندونزی را نام برد.

مقاله حاضر در پی ترسیم چارچوبی تئوریک است که به تبیین علل زمان بندی و اشکال جنبشهای قومی دسته جمعی بپردازد و آن را در مورد ایران به کار برد. در خصوص علل بروز خشونت سیاسی به طور کلی و جنبشهای قومی دسته جمعی بالادست

\* لازم به ذکر است که عنوان مقاله با عنایت به محتوای آن تغییر یافته است.

مشخصات اصلی مقاله به شرح زیر است:

Amirahmadi Hooshang, A Theory of Collective Movements And Its Application to Iran, *Ethnic & Racial Studies*, Volume 10, Number 4, October 1987

نویسنده در ابتدا چارچوبی نظری برای تبیین جنبشهای قومی به دست می دهد. براساس این چارچوب نظری، جنبشهای قومی محصول عوامل ذهنی، عینی، دستاوردهای مورد انتظار و تفوق قدرت گروههای قومی بر قدرت دولت مرکزی هستند. به اعتقاد نویسنده، علیرغم تجربه شکل گیری جنبشهای قومی در ایران طی بحرانهای سیاسی و اقتصادی، امروزه اجزا و عوامل شکل گیری این جنبشها تا حدود زیادی از بین رفته اند و بنابراین خطری برای امنیت ملی ایران به حساب نمی آیند. به عبارتی اجزا چهارگانه مؤثر بر شکل گیری جنبشهای قومی در ایران وجود ندارد. از لحاظ سیاسی، قدرت دولت مرکزی کاملاً بیشتر از قدرت گروههای قومی است، بنابراین به میزانی که بر قدرت دولت مرکزی افزوده می شود، به همان میزان بر هزینه بسیج سیاسی گروههای قومی نیز افزوده می شود. در چنین شرایطی، طبعاً جنبشهای قومی نمی توانند به وجود بیایند. از لحاظ اقتصادی، دسترسی دولت به منابع عظیم اقتصادی، طبیعی، صنعتی و مالی نیز عملاً رکن دوم جنبشهای قومی را از بین برده است. از لحاظ فرهنگی نیز همسانی رو به رشد فرهنگهای پیرامونی با فرهنگ مرکزی باعث شده گریز از مرکز جای خود را به ادغام بدهد.

مطالب گسترده‌ای وجود دارد. این مطالعات شامل تحلیل‌های کمی (برای مثال، پروین ۱۹۷۳، ریچاردسون ۱۹۶۰، دویچ ۱۹۶۱، روسل ۱۹۶۶، میدلارسکی ۱۹۸۲، ناگل ۱۹۷۴، سیگلمن و سیمپسون ۱۹۷۷) و تبیین‌های کیفی (برای مثال، اکشتین ۱۹۶۴، بریتون ۱۹۶۹، روزنا ۱۹۶۴، روبرتسون ۱۹۸۳ و ارسپرانگ ۱۹۸۴) می‌شود.

تحقیقات اولیه از اهمیت علل روان‌شناسی و اجتماعی - فرهنگی بی‌ثباتی و ناآرامی سیاسی همچون بحران هویت، بسیج اجتماعی و انقلاب ارتباطات حکایت دارند، مقولات مشابه در متون معاصر به چشم می‌خورند (همانند، اسمیت ۱۹۸۶، کوزر ۱۹۷۷ و آرمسترانگ ۱۹۸۲) بالاخص اسمیت (۱۹۸۶) استدلال می‌کند که جنبش‌های قومی دسته‌جمعی ریشه در جستجوی گروه‌های قومی، برای هویت گروهی (شامل گذشته مشترک و افسانه و خاطرات تاریخی) شان دارد و در پی همبستگی و خودمختاری و همه چیزهای برخاسته از ناسیونالیسم قومی است.

اگرچه تعداد قابل توجهی از تبیین‌های رایج بر عوامل اقتصادی تمرکز دارند اما نویسندگان در مورد این‌که چه چیزی بیشترین اهمیت را دارد هم‌زمان نیستند. مارکسیست‌ها بر تضاد میان نیروهای تولید و روابط تولید یا میان ساختارهای سیاسی و اقتصادی به مثابه علل عمده انقلابات تأکید دارند. اقتصاددانانی مانند پروین (۱۹۷۳)، هیرشمن (۱۹۶۴)، سیگلمن و سیمپسون (۱۹۷۷) و وید «میانگین درآمد» یا «رفاه اجتماعی» را علت اصلی ناآرامی سیاسی در نظر گرفته‌اند. سایرین مانند: کوزر (۱۹۵۷)، میدلارسکی (۱۹۸۲) و دیویس (۱۹۴۸) بر رابطه خشونت و نابرابری تأکید دارند. ساختارگرایانی که بر قشربندی قومی، موقعیت طبقاتی، ساختارهای شغلی و خودآگاهی قومی از تعهداتشان تأکید دارند از این موضع نیز حمایت می‌کنند. (بوناسیچ ۱۹۷۲، هسْتِر ۱۹۷۸، بالوک ۱۹۶۷ و هانا ۱۹۷۹). در مقابل، ناگل (۱۹۷۴) آلسون (۱۹۶۸) بریتون (۱۹۶۵) رازی (۱۹۶۸) و هاردین (۱۹۸۲) معتقدند نابرابری علت اصلی تمام کنش‌های سیاسی دسته‌جمعی، نیست. در واقع، همان‌طور که می‌دانیم، نویسندگانی از قبیل دورکیم (۱۹۶۵)، هانتینگتون (۱۹۶۸) و جانسون (۱۹۸۲) نه نابرابری بلکه کاهش نابرابری میان طبقات را عامل اصلی انقلاب تلقی می‌کنند.

این نویسندگان همچنین مورد حمایت آن دسته از نویسندگان سنتی نظریه «گزینش عقلایی» قرار گرفته‌اند که استدلال می‌کنند جنبش‌های قومی دسته‌جمعی در صورتی

شکل می‌گیرند که تعداد قابل قبولی از افراد به مشارکت در آن توافق کنند و همچنین مشروط به این‌که بپذیرند منافع حاصل از این مشارکت از مضار آن فزونت‌تر است. تعدادی از تبیینها نیز بر نقش بیکاری و تورم در گسترش خشونت سیاسی و فروپاشی حکومت‌های انتخابی، تأکید دارند.

مشکل اغلب این نظریه‌ها این است که عمدتاً تمایز میان علل عینی و ذهنی جنبشهای قومی دسته‌جمعی را نادیده می‌گیرند، یا اگر هم به چنین تمایزی قائل باشند آثار متفاوت آن را نادیده می‌انگارند؛ روتچیلد (۱۹۸۶) اخیراً طی مقاله‌ای درصدد حل این معضل برآمده است. وی در ابتدا میان عوامل «عینی» و «ذهنی» تمایز قائل می‌شود. عوامل ذهنی شامل متغیرهای روان‌شناختی، ایدئولوژیکی، سیاسی و فرهنگی هستند، در صورتی که عوامل عینی عمدتاً به عناصر اقتصادی و اجتماعی مربوط می‌شوند.

بدین ترتیب وی میان تقاضاهای «قابل مذاکره» و «غیرقابل مذاکره»، مطرح شده طی جنبشهای گروه‌های قومی، تمایز قائل می‌شود. خواسته‌های «قابل مذاکره» مشروعیت منافع رقیب را می‌پذیرند و نیاز به فرمولهای بده-بستان دوجانبه با حکومت موجود را تصدیق می‌کنند، درحالی که خواسته‌های غیرقابل مذاکره بر مبنای قاعده «حاصل جمع جبری صفر» بوده و بعضاً ممکن است اعتبار خود حکومت را مورد سؤال قرار دهد. (روتچیلد، ۱۹۸۶: ۶۹) روی هم رفته عوامل ذهنی عمدتاً برخاسته از خواسته‌های غیرقابل مذاکره هستند درحالی که عوامل عینی خواسته‌های قابل مذاکره را دربرمی‌گیرد.

تقسیم‌بندی روتچیلد نتایج مهمی برای نظریه جنبشهای دسته‌جمعی عرضه می‌دارد. بدیهی است که این دو دسته عوامل در شکل‌گیری بالقوه نهضت‌های دسته‌جمعی، از طریق افزایش نارضایتی قومی و شکل‌گیری سازمانهای سیاسی قومی، سهمیم هستند. اما میزان تأثیر عوامل ذهنی از تأثیر منابع قدرتمندتری که وقوع نهضت‌های قومی دسته‌جمعی را تسریع می‌کنند فراتر می‌رود، زیرا این عوامل مستقیماً در ناسیونالیسم قومی و همچنین خواسته‌های غیرقابل مذاکره‌ای مانند حق خودمختاری یا استقلال ریشه دارند. متون موجود همچنین از تصدیق این‌که رخ دادن جنبش قومی دسته‌جمعی مشروط به محتمل بودن دستیابی به دستاوردهای مورد انتظار جماعت قومی در مواجهه با حکومت مرکزی است، قصور می‌ورزند. موازنه قدرت میان حکومت مرکزی و سازمان سیاسی قومی، تعیین‌کننده این دستاوردهاست. علاوه براین، متون موجود توجه کمی به

تقارن زمانی و اشکال ممکنه جنبشهای قومی دسته جمعی داشته اند. این مقاله به شیوه ای متفاوت از متون موجود به بررسی جنبشهای قومی دسته جمعی پرداخته است. به خصوص، استدلال کرده ام که احتمال بسیج قومی عمدتاً تحت تأثیر عوامل زیر قرار گرفته است:

۱- عواملی که در دو بعد ذهنی و عینی، در توسعه بالقوه چنین جنبشهایی سهیم اند.

۲- دستاوردهای مورد انتظار جماعت قومی در مواجهه با حکومت مرکزی، که به وسیله موازنه قوا میان طرفین (گروههای قومی و دولت مرکزی) تعیین می شود.

جنبشهای قومی به دنبال بحرانهای بزرگ سیاسی و اقتصادی یک ملت صورت می گیرد و ممکن است به یکی از چهار شکل زیر باشد: نهضت‌های خودمختاری، نهضت‌های جدایی طلب، طغیانهای محلی و سیاست‌های انتخاباتی قومی؛ طی دو بخش بعدی این چارچوب نظری را گسترش داده، در مورد تجربه ایران از ابتدای سده حاضر به کار خواهیم برد.

## الف) چارچوب تئوریک

نمودار ۱، این چارچوب مفهومی را برای جنبشهای قومی دسته جمعی خلاصه کرده است.

### اول) جنبشهای قومی دسته جمعی بالقوه

عوامل سهیم در مرحله بالقوه جنبشهای دسته جمعی شامل عناصر عینی مانند نابرابری بین اقوام از لحاظ اقتصادی - اجتماعی و مشارکت سیاسی و متغیرهای ذهنی مانند امیال جمعی قوم برای احیاء هویت گروهی و نمادهای فرهنگی اش و تمایزهای منزلتی و ایدئولوژیکی بین اقوام، می گردند. این عوامل، خواسته‌های قابل مذاکره و غیرقابل مذاکره را شدت می بخشند که خود، با افزایش نارضایتی قومی دسته جمعی شرایطی را فراهم می کنند که منجر به شکل گیری سازمانهای سیاسی قومی می شود.



- ۱- عوامل عینی: معلول روشهای متفاوت قومی حکومت مرکزی هستند. این روشها شامل مقررات تبعیض آمیز، برنامه‌ها، سیاستها و ترتیبات نهادی متفاوت (برای مثال مسائل حقوق مدنی و مالکیت) و... می‌باشند.
- ۲- عوامل ذهنی: عمدتاً ریشه در شناسایی گروه قومی دارند که به مثابه "خودآگاهی جمعی شناخته شود. این خودآگاهی مبتنی بر ویژگیهای مشترک است که هر قوم را از اقوام دیگر مجزا می‌سازد.

#### دوم) احیاء ناسیونالیسم قومی

ناسیونالیسم قومی ناشی از آرزوی نوزایش هویت جمعی، وحدت و خودمختاری و تقاضای مشارکت مردمی و اعتبار فرهنگی از قبیل رجوع به ریشه‌های نمادین، افسانه‌های گذشته و خاطرات تاریخی است (اسمیت، ۱۹۸۶)، تفاوت‌های ایدئولوژیکی و سیاسی گروههای قومی پیرامونی و مرکز و قشربندی منزلتی میان اقوام متعدد و احساس عمومی مبنی بر استثمار و ستم برخاسته از آن، می‌تواند ناسیونالیسم قومی را تسریع بخشد. از دیگر عوامل سهمیم در نوزایش عادات و رسوم قومی، تمرکز بیش از حد، احساس پایدار همبستگی درون جماعتی، احساس ریشه‌داری در یک سرزمین و تعلق به سبک زندگی در آن سرزمین هستند. سرانجام، سطح مشابهت قومی در فرهنگ ملی بزرگتر نیز، ناسیونالیسم قومی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌طور کلی، پایین‌تر بودن سطح مشابهت، ناسیونالیسم قومی را بیشتر تشدید می‌کند.

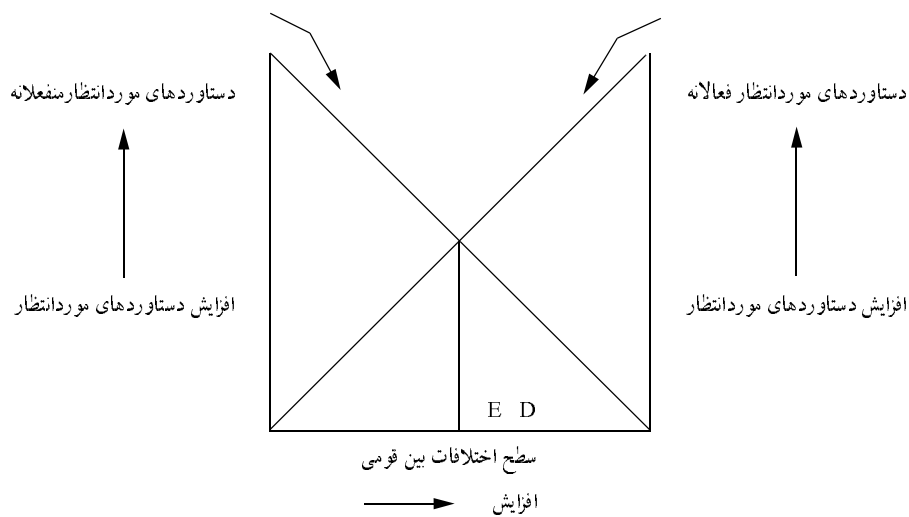
در صورت وجود عوامل نامبرده گروههای قومی رفتار ناسیونالیستی از خود بروز می‌دهند، شدت این قبیل احساسات را می‌توان با توجه به تعداد فراوانی که حاضرند زندگی و آینده خود را فدای آرمانهایشان کنند دریافت (کوتام ۱۹۸۴:۳۵). با وجود این، ناسیونالیسمی که به این طریق شکل گرفته ممکن است به‌طور اعم در عرصه ایدئولوژی و به‌طور اخص در چشم‌انداز سیاسی روشنفکران قومی باقی بماند، مشروط بر این‌که قومیت به‌طور کامل سیاست‌زده نشده و واکنش ناچیزی از طرف جمعیت قومی صورت بگیرد. (ارجمند، ۱۹۸۴)

### سوم) دستاوردهای موردانتظار گروه قومی

دستاوردهای موردانتظار گروه قومی، عامل دیگری است که می‌تواند به استحاله تجمعات بالقوه به جنبشهای واقعی کمک کند. حدود چنین خواسته‌هایی را موازنه قدرت میان حکومت مرکزی و سازمان سیاسی قومی تعیین می‌کند. هرچه کفه بیشتر به سمت گروههای قومی متمایل باشد خواسته‌ها و انتظارات بیشتر خواهد بود، و در نتیجه احتمال دارد که جنبشهای قومی دسته‌جمعی بالقوه صورت آشکاری به خود بگیرند. درحقیقت تصور فرد از احتمال کامیابی یا شکست، که اساس محاسبات گزینش عقلایی را تشکیل می‌دهد، نیز به وسیله موازنه قوا تعیین می‌شود. قطع نظر از عوامل مؤثر بر قدرت دولت و اقوام، اختلافات و ناسازگاریهای بین قومی، در تعامل با ماهیت دولت نیز، بر سیاستهای قومی تأثیر می‌گذارد.

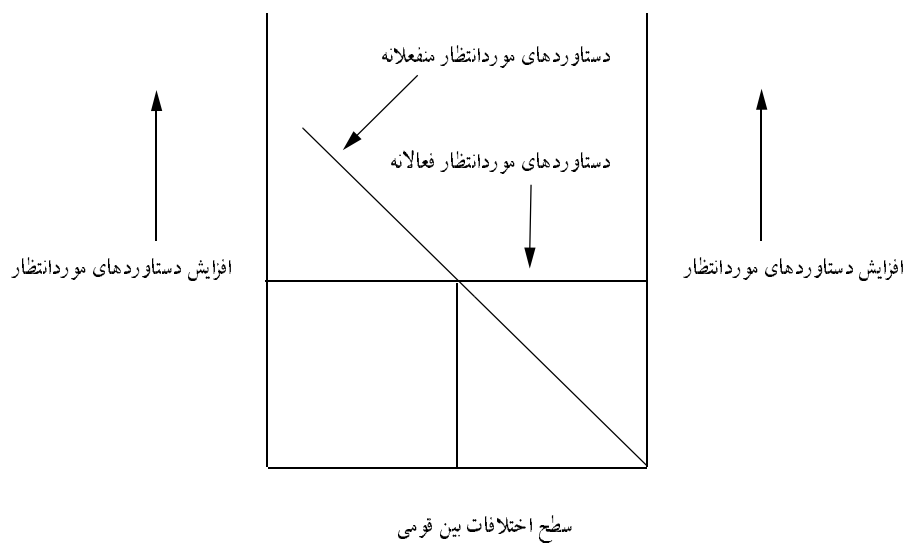
همان‌طور که در نمودار ۲ می‌بینیم، خواسته‌ها و انتظارات فعالانه و منفعلانه، به‌ویژه در حکومت مرکزی دموکراتیک، با سطوح اختلاف تغییر می‌یابند و دستاوردهای موردانتظار فعالانه با افزایش اختلافات افزایش و با کاهش آن کاهش می‌یابند. این رابطه در مورد دستاوردهای مورد انتظار منفعلانه و سطوح اختلاف، برعکس است. بنابراین می‌توانیم از لحاظ نظری سطح تعادلی از اختلاف را مشخص کنیم (ED) که در آن دستاوردهای موردانتظار فعالانه و منفعلانه برای گروه قومی یکسان هستند.

با مفروض پنداشتن رهبری خردمندانه، سازمان سیاسی قومی تنها زمانی مبادرت به یک جنبش قومی دسته‌جمعی علیه دولت مرکزی می‌کند که اختلافات به میزانی بیشتر از ED رسیده باشد. بنابراین، در حکومت مرکزی دموکراتیک، دستاوردهای موردانتظار فعالانه گروههای قومی به شدت تحت تأثیر سطوح اختلاف هستند.



نمودار ۲: حکومت دموکراتیک

با این حال این وضعیت در مورد حکومت مرکزی دیکتاتوری، آن‌طور که در اغلب کشورهای جهان سوم می‌بینیم، مصداق ندارد (بنگرید به نمودار ۳)



نمودار ۳: حکومت دیکتاتوری



در نظامهای دیکتاتوری، دستاوردهای مورد انتظار فعالانه، فارغ از سطح اختلافات، یکنواخت می‌ماند، در حالی که دستاوردهای مورد انتظار منفعلانه با افزایش اختلافات افزایش می‌یابد. بنابراین، علیرغم آنچه برخی ساختارگرایان می‌پندارند، اختلافات به تنهایی منجر به بسیج جنبشهای قومی بالقوه در نظامهای دیکتاتوری، مشابه آنچه که در جهان سوم وجود دارد، نمی‌شوند. سازمانهای سیاسی قومی در این جوامع تنها زمانی به رویارویی با حکومت مرکزی می‌پردازند که تصور کنند قدرت آن را دارند و همچنین بپذیرند که در این منازعه برنده می‌شوند. با این حال ادعا ندارم که رابطه قدرت در نظامهای دموکراسی بی‌اهمیت است بلکه تأکیدم بر نقش بنیادین این عنصر در نظامهای دیکتاتوری است.

قوت سازمانهای سیاسی قومی عمدتاً با تعدادی متغیرهای کمی و به‌طور بسیار ناچیز با متغیرهای کیفی تعیین می‌شوند. منابع انسانی، یدی و فکری، از جمله منابع عمده‌ای هستند که در اختیار سازمان سیاسی قرار داده می‌شوند. این منابع ممکن است در داخل به وجود بیایند یا به انحاء مختلف از قبیل حمایت سیاسی، مالی، نظامی و اطلاعاتی، از خارج تأمین شوند. آگاهی سیاسی جمعیت‌های قومی، همبستگی میان آنها و سنت سیاست‌های گروهی از عوامل بالنسبه مهم در تعیین قوت سازمانهای سیاسی قومی هستند. به‌طور اخص، آن دسته از جماعت‌های قومی که به تشکیل سازمانهای سیاسی مؤثرتر و قوی‌تر بپردازند دارای آگاهی سیاسی و همبستگی بالا و باسنت دیرپای فعالیت گروهی در وضعیت برتری هستند.

تعهد ایدئولوژیکی سازمان سیاسی نیز دارای اهمیت زیادی است. سازمانهای دو طرف طیف سیاسی، یعنی چپ افراطی و راست افراطی، عموماً ضعیف و در کسب حمایت گروه‌های قومی ناتوان هستند. برعکس، سازمانهای سیاسی دارای سیاست‌های فراگیر طبقاتی و برنامه دموکراتیک و متعهد به ناسیونالیسم قومی، برای جمعیت قومی از جذب بالایی برخوردارند و در صورت در پیش گرفتن انقلابی غیرآشتی‌جویانه، قویاً رشد خواهند کرد.

موقعیت جغرافیایی جمعیت قومی نیز عامل مهمی در تعیین قدرت سازمان سیاسی قومی است. از لحاظ تاریخی، مردم سرزمینهای کم‌وسعت نواحی جنگلی یا کوهستانی یا استانهای هم‌مرز سایر دولتهای دارای جمعیت‌های قومی مشابه، بیشتر و مؤثرتر از

ساکنان استانهای نواحی مرکزی، و دارای جلگه‌های وسیع و هموار، مبادرت به جنبشهای گروهی قومی کرده‌اند. علاوه بر این، به میزان فاصله جمعیت‌های قومی از حکومت مرکزی، بر نارضایتی و نیروهای گریز از مرکز افزوده می‌شود. سرانجام، درجه شباهت جمعیت‌های قومی با زندگی ملی، تأثیر عمیقی بر قدرت سازمان سیاسی قومی دارد به‌طورکلی، هرچه درجه شباهت جمعیت قومی کمتر باشد. سازمان سیاسی آن قوی‌تر است. شباهت قومی ممکن است یک یا چند شکل از چهار شکل زیر را به خود بگیرد:

۱- فرهنگ‌پذیری، روندی که از طریق آن جمعیت قومی تمایز فرهنگی خود را از دست داده و فرهنگ مسلط واحد بزرگتر را می‌پذیرد. ممکن است به مناسبت اتحاد جماعت قومی مجبور به نادیده انگاشتن میراث تاریخی، زبان یا مذهب خود گردد.

۲- امتزاج، روندی که از طریق آن، تمایز بیولوژیکی جمعیت قومی با ازدواج بین قومی از بین می‌رود.

۳- هویت‌پذیری، روندی عمدتاً روان‌شناسانه که بدان طریق گروه‌های قومی، تصور تعلق به جامعه همسانی را داشته باشند، جامعه‌ای جدید که آمیزه‌ای است از جوامع قبلی‌شان. (بینگر، ۱۹۸۱: ۲۵۲)

۴- ادغام، در جایی اتفاق می‌افتد که قشربندی قومی برچیده شده و گروه‌های متعدد قومی، حقوق و امتیازات اقتصادی، سیاسی و مدنی همانندی را بپذیرند بنابراین در ادغام کامل، اختلافات قومی به حداقل می‌رسد.

عوامل مؤثر بر قدرت حکومت مرکزی متنوع بوده، همه آنها قابل سنجش نیستند صرف‌نظر از نیروهای سیاسی و نظامی و دستگاه سرکوب همراه آنها، منابع اقتصادی در دسترس حکومت جزء عوامل بنیادین هستند. با وجود این، توان بالقوه عوامل فوق در قدرتمند ساختن حکومت به شرطی درک می‌شوند که به‌طور مؤثری بسیج شده و گسترش یافته باشند.

برچیدن مقررات، سیاستها و برنامه‌های تبعیض‌آمیز، مربوط به تمامی گروه‌های قومی، طبقات اجتماعی و واحدهای مجزای سرزمین زمینه‌ادغام ملی و در نتیجه افزایش قدرت دولت را فراهم می‌سازد. کنترل مؤثر رسانه‌های گروهی و سایر ابزارهای ایدئولوژیک دولتی، ممکن است به منظور تلقین عقاید به عموم یا "مهندسی توافق"

(میلیبند، ۱۹۶۹:۱۸۳) پنهان داشتن اختلافات ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی - اجتماعی میان گروهها، طبقات و احزاب سیاسی به کار رود. سرانجام، حمایت جامعه بین‌المللی و به‌ویژه دولتهای همسایه، تأثیر قاطعی در تعیین میزان قدرت دولتی دارد. این عامل می‌تواند چند شکل مختلف داشته باشد:

۱- حالت فعال، یعنی زمانی که دولت کمکهای سیاسی، مالی و نظامی مستقیمی دریافت می‌دارد.

۲- حالت منفعل، یعنی زمانی که دولت همسایه، عدم حمایت از جنبش قومی دسته جمعی را، تشویق کند.

باید خاطر نشان ساخت که کمک گرفتن از کشورهای امپریالیستی یا زورگو، درحقیقت ممکن است بی‌ثمر باشد. (رازی، ۱۹۸۶:۲۴۹)

#### چهارم) رویداد و اشکال کنش سیاسی دسته‌جمعی

چونان قاعده‌ای کلی، برخی از منابع در اختیار دولت، در دوران بحرانهای سیاسی بزرگ، به‌طور مؤثری به کارگرفته نمی‌شوند. بنابراین، جای شگفتی نیست که جنبشهای دسته‌جمعی، بلافاصله پس از جنگها (داخلی یا بین‌المللی)، انقلابها، تهاجمات خارجی یا تشدید منازعات سیاسی، میان طبقات حاکم، شکل می‌گیرند. در این دوران، می‌توان افزایش بسیار زیاد قدرت سازمان سیاسی قومی را در حد اعلا انتظار داشت، درحالی که قدرت حکومت مرکزی به پایین‌ترین حد خود می‌رسد. در نتیجه انتظارات گروه قومی در مواجهه با حکومت مرکزی به بالاترین حد خود می‌رسد. اشکال متعدد جنبش قومی دسته‌جمعی به شدت تمایزات قومی یا طبقاتی در منطقه، قدرت نسبی سازمان سیاسی قومی، زمینه تاریخی خواسته‌های جمعیت‌های قومی، امکانات مادی و جغرافیایی نائل شدن به چنین خواسته‌ها، سطح محرومیت قومی و انتظار توانایی یا ناتوانی دولت در محرومیت‌زدایی، بستگی دارد.

چهارشکل عمومی جنبشهای قومی عبارتند از: جنبشهای خودمختاری، جنبشهای جدایی طلب، خیزشهای منطقه‌ای و سیاست مبتنی بر تشکیل جبهه‌ای واحد در زمان رأی‌گیری. دوتای اول عمدتاً در جاهایی اتفاق می‌افتند که هویت قومی شدیدتر از تمایز طبقاتی است درحالی که دوتای آخر در فقدان قومیت و جاهایی که قشربندی اجتماعی

به وضوح مشخص شده، صورت می‌گیرند. نوع ناب جنبش خودمختاری نمایانگر منازعه نخبگان محلی (که ممکن است مقام ایالتی باشند) و حکومت مرکزی در مورد حدود مشارکت در تصمیم‌گیری سیاسی است. این جنبش خواستار تمرکززدایی است اما از تقاضای توزیع مجدد قدرت به شدت خودداری می‌کند جنبش جدایی طلب، عللی مشابه جنبش خودمختاری دارد، اما اهداف آن فراتر از اداره ایالت می‌رود. هدف جدایی طلبی، ایجاد دولتی مستقل بوده، عموماً از توزیع مجدد اساسی حمایت می‌کند. جاهایی که سازمان سیاسی قومی نسبتاً قوی است و دارای موضع‌گیری ایدئولوژیک تری است، خواسته‌های جدایی طلبی به احتمال زیاد شکل می‌گیرند البته به شرطی که با برخورداری از مشروعیت تاریخی بخت کامیابی هم داشته باشند در غیر این صورت، جنبشهای قومی خواستار خودمختاری در چارچوب دولت ملی واحد و همگرا هستند.

تمایز جنبشهای خودمختاری و جدایی طلبی از خیزشهای منطقه‌ای و سیاست مبتنی بر تشکیل جبهه‌های واحد به‌هنگام اخذ رأی، در این است که دوتای آخر به میزان بسیار کمتری ریشه در معضلات اقتصادی و اجتماعی دارند. در دموکراسی سیاسی عمدتاً ائتلاف رأی‌گیری و در دیکتاتوریه‌ها خیزشهای منطقه‌ای شکل می‌گیرند. سیاست ایجاد جبهه واحد به‌هنگام اخذ رأی، در صدد تعدیل اختلافات قومی از طریق تغییر نمایندگی سیاسی در روند انتخابات است، در حالی که خیزشهای قومی به منظور براندازی حکومت مرکزی و استحاله کل نظام اقتصادی - اجتماعی شکل می‌گیرند.

### ب) تجربه ایران (تا قبل از انقلاب)

تاریخ ایران در قرن بیستم با چهار حادثه عمده سیاسی و جنبشهای قومی دسته‌جمعی مربوط به آنها مشخص می‌شود. (نمودار ۴). این جنبشها، استقلال طلب، جدایی طلب و خیزشهای قومی بوده‌اند. ... در این بخش مقاله به چارچوب مفهومی جنبشهای قومی دسته‌جمعی می‌پردازیم.

دوران <sup>۲</sup>	حوادث عمده	جنبشهای گروهی عمده قومی <sup>۱</sup>
۱۹۰۶-۲۵	جنگ جهانی اول / انقلاب مشروطه	جنبش قبیله گرای و جدایی طلب سمیتقو در کردستان، جنبش خیابانی در آذربایجان، خیزش کوچک خان در گیلان، خیزش منطقه‌ای کلنل پسیان، جنبش خداوردیخان در خراسان، جنبش قبیله گرای جدایی طلب دوست محمد خان در بلوچستان، جنبش قبیله گرای، جدایی طلب شیخ خزعل در خوزستان.
۱۹۴۱-۵۳	جنگ جهانی دوم، جنبش ناسیونالیست دموکراتیک	جنبش حزب دمکرات کرد، کومله و متعاقب آن تأسیس جمهوری کرد (به رهبری قاضی محمد)، جنبش حزب دمکرات آذربایجان و متعاقب آن تأسیس جمهوری آذربایجان (به رهبری پیشه‌وری)
از ۱۹۶۳ به بعد	قیام اسلامی آیت‌الله خمینی انقلاب ایران، جنگ با عراق	ناآرامی سیاسی منطقه‌ای بویراحمد جنبش کردستان، ناآرامی سیاسی پراکنده در بلوچستان جنبش ملی‌گرایی عربی کوتاه‌مدت در خوزستان، ناآرامی سیاسی به رهبری شوراها دهقانی در ترکمن صحرا

نمودار ۴. مقاطع بحرانهای عمده سیاسی در تاریخ معاصر ایران و جنبشهای دسته‌جمعی عمده قومی مربوط به آن

### اول) قومیت و ناسیونالیسم قومی

ایران، کشوری چندقومی<sup>۳</sup> است (نمودار ۵). اکثریت جمعیت، بیش از ۶۰ درصد،

۱- جنبش ملی‌گرایی تنگستانها در ۱۹۱۳، در نمودار نیامده است، چون هدف این جنبش نه دولت مرکزی، بلکه امپریالیسم بریتانیا بوده است.

۲- ضعف دولت مرکزی مشخصه این دوران است (به استثناء بحران ۱۹۶۳)

۳- نویسنده بهتر می‌بود واژه ابهام‌آمیز «قوم» را به کار نمی‌برد یا دست‌کم با توضیحی از آن ابهام‌زدایی می‌کرد، چرا که قومی زیرعنوان «ترک» یا «کرد» و... وجود خارجی ندارد و همگی ایرانیانی هستند (قوم ایرانی) که به شاخه‌هایی از زبان پارسی سخن می‌گویند؛ البته ذکر زبان آذری درباره آذربایجان نیز دست تواند بود. (ویراستار)

فارس (قومیت مرکزی) هستند، علاوه بر این ۲۲ درصد ترک، حدود ۶ درصد کرد، بیش از ۶ درصد لر، حدود ۲/۵ درصد بلوچ و تقریباً ۲ درصد عرب هستند. اسلام شیعی (مذهب اصلی) مورد قبول بیش از ۸۵ درصد ایرانیان، مذهب رسمی دولت و فارسی (زبان اصلی)، که به وسیله حداقل ۵۰ درصد مردم تکلم می شود، زبان رسمی است... از دوران رضاشاه (۱۹۴۱-۱۹۲۱) تا وقوع انقلاب اسلامی، دولتهای متعدد تلاشهایی را در جهت آمیختن گروههای قومی در فرهنگ فارسی مرکزی، انجام داده اند. از آن جمله تمجید از ایران باستان و طرح نماد (سمبل) پادشاه به مثابه نیروی محوری و وحدت بخش استفاده شده است. با این حال، علیرغم این اقدامات، گروههای قومی، به استثناء آذربایجانیها، درون فرهنگ مرکزی ادغام نشدند. برای مثال [قبل از انقلاب در ایران] کردها، تفاوتهای خود را با فارسها و سایر گروههای قومی، از طریق زبان، مذهب، فرهنگ و تجربه تاریخی مجزا حفظ کرده اند و بدین ترتیب بر هویت فردی و همبستگی قومی خود صحه گذاشته اند. سرود مشهور کردی مؤید چنین مطلبی است:

ای دشمن، مردم کرد زبان هنوز نمرده اند

دیگر کسی نمی گوید که کردها نیستند

کرد زنده است، پرچمان را هرگز زمین نخواهیم گذاشت<sup>۱</sup>

شواهد حکایت از آن دارند که ناسیونالیسم قومی در برابر ناسیونالیسم ایرانی - [که به وسیله حکومت پهلوی به شدت ترویج می شد] - پایداری کرده است. اقوام متعدد تمایل خود را به بازتولید هویت جمعی و خودمختاری ابراز داشته اند: احساس تعلق به مناطق خاص (برای مثال: کردستان، آذربایجان، بلوچستان) و تمایل آشکار برخی از افراد به قربانی کردن زندگی به پای سرزمین مادری شان را می توان نام برد.

۱- پرداختن به ناسیونالیسم قومی بیشتر در مواردی روی داده که حکومت مرکزی سیاستهایی خردناپسند و غیرمنطقی در پیش گرفته است و به گونه ای بی عدالتی بر آنها حاکم بوده است. (ویراستار)

استانهای برگزیده	درصد جمعیت کل، ۱۹۷۶ a	درصد کل جمعیت شهری، ۱۹۷۶	تراکم در کیلومتر ۱۹۷۶	مذهب b	زبان b	قومیت	محل استقرار در ایران C	جنبشهای سیاسی گروهی d
مرکزی e	۲۰/۷	۸۰	۷۹	شیعه	فارسی	ایرانی	مرکز	خیر
خوزستان	۶/۵	۵۸	۳۴	شیعه	فارسی، عربی	ایرانی، عربی	مرزی - جنوبی	بلی (SM)
گیلان	۴/۷	۲۹	۱۰۸	شیعه	گیلکی	ایرانی	مرزی - شمالی (FM)	بلی (RM)
خراسان	۹/۶	۳۸	۱۰	شیعه	فارسی	ایرانی	مرزی - شرقی (RU)	بلی (RU)
کرمان	۳/۲	۳۲	۶	شیعه	فارسی	ایرانی	مرکز	خیر
ایلام	۷%	۲۰	۱۴	شیعه	لُری	لُری	مرکز	خیر
آذربایجان شرقی	۹/۵	۳۷	۴۸	شیعه	ترکی	ترک	مرزی - غربی (FM)	بلی
آذربایجان غربی	۴/۲	۳۱	۳۲	شیعه / سنی	ترکی، کردی	ترک - کرد	مرزی - جنوب غربی	بلی (ASM)
زنجان	۱/۶	۲۵	۲۷	شیعه	ترکی	ترک	مرکز	خیر
کردستان	۲/۲	۲۴	۳۱	سنی	کردی	کرد	مرزی - جنوب غربی (FM)	بلی (ASM)
باختران	۳/۱	۴۳	۴۲	شیعه / سنی	کردی	کرد	مرزی - جنوب غربی (FM)	خیر
سیستان بلوچستان	۲/۱	۲۵	۴	سنی	فارسی، بلوچ	ایرانی، بلوچ	مرزی - جنوب شرقی (F)	بلی (ASM)
ایران	۱۰۰%	۴۷	۲۱	شیعه	فارسی	ایرانی		

نمودار ۵. ویژگیهای تاریخی، جغرافیایی، قومی و جمعیتی تعدادی از استانهای برگزیده ایران

### دوم) تمایز قومی

با رجوع به پیشینه تاریخی اقوام ایرانی در ذیل حکومتهای دیکتاتورمآبانه حاکم بر ایران [تا وقوع انقلاب] معلوم می شود که گروههای قومی ایران از قوانین تبعیض آمیز به ویژه در مورد زبان، مذهب و حقوق مدنی آزرده بوده اند. برخی از این ترتیبات، بخشی از قانون اساسی از ۱۹۰۶ به بعد، بوده است. برای مثال، در انقلاب مشروطه [حقوق این گروهها اصلاً در نظر گرفته نشد] و در دوران شاه نیز نشر و توزیع روزنامه ها، مجلات و کتب به زبانهای قومی، به شدت منع شده بود. حتی اسم مغازه ها و بنگاههای تجاری در

مناطق قومی را نمی‌توانستند به زبان قومی بنویسند (روزنامه کیهان، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۵، ۱۹۷۶). تمام ایرانیان، به‌ویژه ملی‌گرایان قومی از حقوق مدنی محروم شده بودند منع آزادی مطبوعات و بیان و تجمع در تمام استانها به‌طور کامل وجود داشت و پلیس شاه، حتی آمدررفت اشخاص در مناطق قومی را کنترل می‌کرد و بدین وسیله نوعی وحدت [کاذب] ایجاد شده بود. برای نمونه در سال ۱۹۷۷، قاسملو (۱۹۸۰: ۱۲۷) گزارش داد که هر دهقان کرد که از روستایی به روستای دیگر مسافرت می‌کند باید به دهمدار هر دو روستا اطلاع دهد و دهمدار نیز ملزم است آن را به اطلاع پلیس امنیتی برساند. در مجموع تمرکز تصمیم‌گیری در تهران، به معنای مشارکت کمتر ملی‌گرایان قومی در امور و سرنوشت خودشان به حساب می‌آمد.

سیاستها و برنامه‌های نظام شاهنشاهی دولت در استانهای قومی تبعیض آمیز بوده است. همان‌طور که جدول شماره ۶ نشان می‌دهد، استانهای قومی در برنامه چهارم توسعه شاه (۷۲-۱۹۶۸) کمتر از استانهای فارس‌نشین مورد توجه قرار گرفته‌اند که در اغلب موارد، تمایزها اساسی و مهم هم بوده‌اند. همچنین، سیاست منطقه‌ای دولت علیه ایالات قومی در جاهایی که تعدادی قطب صنعتی روبه رشد وجود داشته، تبعیض آمیز بوده است (امیراحمدی ۱۹۸۶، ناطق، ۱۹۸۴). سایر روشهای تبعیض آمیز دولت، به توزیع وامها و سرمایه‌گذاری به وسیله بانک توسعه صنعت و معدن ایران مربوط می‌شد (بنگرید جدول ۷). سهم بی‌تناسب استانهای فارسی‌زبان را نیز باید در نظر داشت (بنگرید آتش، ۱۹۸۵، ناطق، ۱۹۸۴، بانک توسعه صنعت و معدن ایران ۱۹۷۵، امام جمعه ۱۹۸۵) علاوه براین، دولت به اتخاذ سیاست چندپاره ساختن بازار کار در سطح استانی روی آورد که از طریق آن، فعالیتهای خاصی را در مناطق معینی رواج می‌داد. با وجود این، عملاً تعداد کمی از تأسیسات مدرن نصیب استانهای قومی شد و بازار کار در این استانها با مزد بسیار ناچیزی باقی ماند. (جدول ۷)



قومیت و امتیاز □ ۲۲۳

مناطق	سرمایه گذاری جهت توسعه (میلیارد ریال)	%	سوانه (ریال)
گیلان، گورگان، مازندران a	۲۳	۷/۹	۶۲۳۰
آذربایجان غربی و شرقی	۳۴/۲	۱۱/۸	۷۷۳۵
مرکزی	۸۲/۱	۲۸/۳	۱۳۷۱۰
خوزستان، بویرواحمد b	۴۶/۳	۱۵/۹	۲۰۳۶۶
همدان، لرستان c	۳/۴	۱/۲	۱۳۲۱
اصفهان، یزد d	۵۱/۳	۱۷/۷	۱۷۷۶۱
فارس e	۱۹/۸	۶/۸	۱۰۰۵۶
سیستان بلوچستان، کرمان	۳/۲	۱/۱	۲۰۴۹
خراسان	۱۱/۸	۴/۸	۳۸۹۶
کردستان، باختران	۷/۱	۲/۴	۲۵۳۰
ساحلی f	۷/۶	۲/۶	۱۰۳۳۵

(جدول ۶) نابرابری بین قومی در توزیع سرمایه گذاریهای توسعه در برنامه چهارم رژیم شاه

استانهای برگزیده (۳)	مورد	میزان وام	درصد	سرمایه گذاری		سرمایه گذاری و وام	
				میزان	درصد	میزان	درصد
مرکزی (شاهل تهران)	۵۷۲	۷۱۶۲۴	۴۳/۹	۱۶۰۴۹	۵۴/۳	۸۷۶۷۳	۴۵/۴۵
خوزستان	۶۱	۳۰۶۲۰	۱۸/۷	۶۲۵۱	۲۱/۷	۳۶۸۷۱	۱۹/۱
گیلان	۶۵	۱۳۴۷۳	۸/۲	۲۵۱۴	۸/۵	۱۵۹۸۷	۸/۳
خراسان	۲۴	۲۹۲۴	۱/۸	۳۱۵	۱/۱	۳۲۳۹	۱/۷
کرمان	۱۷	۳۶۲۷	۲/۲	۴۵۸	۱/۵	۴۰۸۵	۲/۱
آذربایجان شرقی	۲۳	۴۵۳۱	۲/۸	۹۴۹	۳/۲	۵۴۸۰	۲/۸
آذربایجان غربی	۴	۲۳۵	۰/۰۱	۴۴	%۲	۲۷۹	۰/۰۱
کردستان	--	--	--	--	--	--	--
باختران	۸	۷۰۲	۰/۰۴	۱۳۸	%۵	۸۴۰	۰/۰۴
سیستان بلوچستان	--	--	--	--	--	--	--

(جدول ۷) توزیع جغرافیایی وامها و سرمایه گذاریهای بانک توسعه صنعت و معدن، ۱۹۶۱-۱۹۷۸ به میلیون ریال

## سوم) اختلاف‌های بین قومی

نویسندگان متعددی (برای مثال بنگرید به، امیراحمدی و آتش، ۱۹۸۷، آقاجانیان ۱۹۸۳، و مسأله ملی در ایران، ۱۳۵۶) به بررسی عوامل قومیت و تفاوت‌های قومی تأثیرگذار بر حاد شدن اختلافات بین قومی پرداخته‌اند. همان‌طور که قبلاً ذکرش رفت، نشان داده شده است، استانهای فارس زبان [در طول برنامه‌های توسعه شاه] بیش از سایر استانهای قومی، شهرنشین شده‌اند در یک سوی طیف استان مرکزی در ۱۹۷۸، ۸۰ درصد شهرنشین شده است در حالی که ایلام، کردستان و سیستان و بلوچستان در سوی دیگر طیف از ۲۰ الی ۲۵ درصد شهرنشین شده‌اند. این نکته مهمی است، چون شهرنشینان به سطح بالاتری از رفاه، بهداشت و آموزش، فرصتهای متنوع شغلی، سطح بالاتر درآمدها و مصرف بیشتری از ساکنان روستایی را دارند. (برای مثال بنگرید به: جباری ۱۹۸۱، هاشمی ۱۹۸۴ و مباحث متعدد در «نتایج درآمدها و مخارج خانواده‌ها در مناطق شهری و روستایی ایران» اختلاف‌های سیاسی و اجتماعی - اقتصادی عمده‌ای میان ملیتهای قومی متعدد، بالاخص میان فارسی‌زبانان و مابقی اقوام و تفاوت‌هایی که از دهه ۱۹۲۰ گسترش یافت، وجود دارد.

با رشد تمرکزگرایی در اتخاذ تصمیم، تقریباً تمام تصمیمات عمده از دهه ۱۹۲۰ به بعد، منجر به افزایش اختلافات بین قومی شده است. جدول ۸، تعدادی از اختلاف‌های اقتصادی بین قومی را در سالهای برگزیده نشان می‌دهد. به‌طور میانگین، درآمد سرانه تولید ناخالص ملی و مخارج ماهیانه خانگی بالاتر استانهای فارسی‌زبان نسبت به سایر استانها، منعکس‌کننده سطح بالاتر رفاه فارسی‌زبانان است. ارزش افزوده هر کارگر در صنایع بزرگ استانهای فارسی‌زبان، نمایانگر وجود ساختار اقتصادی پویا و مدرن در این استانها، به‌ویژه استان مرکزی است. به نظر می‌رسد استانهای ترک‌زبان نیز از رفاه خوبی برخوردارند، در حالی که کردستان و بلوچستان از این حیث محروم هستند.

الگوهای استخدام نیز منعکس‌کننده عقب‌ماندگی نسبی استانهای غیرفارسی‌زبان است به‌طور میانگین، استانهای فارسی‌زبان پایین‌ترین سطح استخدام در کارهای ابتدایی را دارند، در حالی که در استانهای غیرفارسی‌زبان مانند ایلام، کردستان، آذربایجان غربی و بلوچستان، کارهای ابتدایی منبع اصلی درآمد را تشکیل می‌دهد. (بنگرید به جدول ۵)

استانهای برگزیده (۴)	۱۹۵۶		۱۹۶۶		۱۹۷۶	
	اولیه	ثانویه	اولیه	ثانویه	اولیه	ثانویه
مرکزی	۲۷/۸	۳۲/۱	۱۷/۹	۳۷/۷	۱۱/۷	۳۵/۸
خوزستان	۵۷/۱	۱۹/۸	۳۷/۶	۲۵/۳	۳۱/۹	۲۷/۹
گیلان	۷۵/۱	۷/۱	۶۱/۸	۱۵/۸	۴۴/۶	۲۱/۵
خراسان	۵۹/۷	۲۱/۷	%۵۴	۲۵/۳	۴۱/۸	۳۵/۴
کرمان	۵۳/۲	%۲۸	%۴۹	۳۲/۳	۴۴/۹	۳۴/۲
ایلام	۸۹/۷	۲/۸	۷۹/۱	%۸	۶۸/۶	۱۷/۶
آذربایجان شرقی	۵۹/۵	%۲۰	۵۰/۳	۲۸/۳	%۳۸	۳۸/۵
آذربایجان غربی	۶۶/۵	۱۰/۴	۶۰/۱	%۱۶	%۵۴	۲۲/۶
زنجان	۷۱/۷	۱۳/۸	%۶۷	%۱۷	۴۹/۶	۳۴/۸
کردستان	۷۱/۵	۷/۳	%۶۹	۱۱/۹	۴۳/۲	۳۶/۴
باختران	۶۶/۶	۱۱/۱	۵۵/۱	۱۵/۶	۳۸/۸	۲۸/۸
سیستان و بلوچستان	۷۴/۷	۸/۱	۶۶/۳	۱۴/۶	۳۵/۱	۳۳/۱
ایران	۵۶/۷	۱۹/۷	۴۶/۶	۲۶/۷	۳۵/۱	۳۳/۱

(جدول ۸) اختلافهای بین قومی در ساختار شغلی، ۱۹۵۶، ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶

ارزش افزوده هرکارگر در صنایع بزرگ K/ میانگین مخالف ماهیانه خانگی C/ درآمد سرانه تولید ناخالص ملی a

استانهای برگزیده	۱۹۷۱	۱۹۷۴ (ریال) b	۱۹۷۱-۷۴ درصد متغیر	۱۹۷۱-۷۲	۱۹۷۶
مرکزی (شامل تهران)	۵۰۲۶۴	۹۴۴۴۹	۸۹	۱۰۲۰۴	۹۳۳
خوزستان e	۲۲۵۰۰	۴۳۶۰۷	۹۴	۷۱۳۹ F	۹۹۱
گیلان	۲۲۱۶۹	۳۷۱۰۵	۶۷	۸۳۲۹	۲۸۰
خراسان	۱۶۷۱۷	۲۸۶۳۳	۷۱	۵۲۳۶	۵۳۲
ایلام	۱۴۴۴۰	۲۲۶۴۴	۵۷	۳۸۴۵	۵۸۷
آذربایجان شرقی	۱۰۷۳۲	۱۷۱۲۲	۶۰	g	J
آذربایجان غربی	۱۶۰۰۳	۳۰۲۴۳	۸۹	۸۷۱۱	۶۸۶
زنجان	۲۱۴۹۰	۳۵۵۱۱	۶۷	۷۴۹۲	۵۶۰
کردستان	۱۹۶۶۷	۳۴۷۸۹	۷۸	h	۸۳۰
باختران	۲۴۹۸۸	۳۳۱۲۳	۳۳	۷۰۹۰	۱۵۶
سیستان و بلوچستان	۲۲۵۰۰	۳۸۸۳۹	۷۳	۶۴۳۱ i	۵۲۱
ایران	۱۱۹۹۶	۲۱۹۹۵	۸۳	۵۰۱۲	۱۳۰
	۳۵۴۶۵	۴۶۹۵۰	۳۲	-	۷۴۰

(جدول ۹) اختلافهای بین قومی: شاخصها برگزیده اقتصادی، سالهای برگزیده (۵)

نابرابریهای اجتماعی میان گروههای مختلف قومی در جدول ۱۰، نشان داده شده است. این نابرابریها، به ویژه میان اقوام پیرامونی و مرکز و اقوامی که در دو سر طیف هستند، وجود دارد. در واقع، استان مرکزی، که تهران را هم شامل می شود، بالاترین ارزش سه شاخص نشان داده شده در جدول ۷ را دارد.

باید خاطر نشان ساخت که دامنه اختلافهای بین قومی با توجه به متغیرهای مختلف متفاوت خواهد بود؛ به طور کلی این اختلافها بیشتر اقتصادی هستند تا اجتماعی.

#### چهارم) جنبش بالقوه قومی

در ایران امروزی، ناسیونالیسم قومی، تمایز قومی و اختلافهای بین قومی وجود دارد که صرف وجود آنها می تواند جنبش بالقوه قومی را پدید آورد. عوامل فوق، ریشه در نارضایتی قومی حادی دارند که می تواند به شکل گیری سازمان سیاسی قومی منجر بشود. با این حال، این عوامل نقش محدودی در ایجاد کنش سیاسی آشکار دارند.

هر چند که، استانهای توسعه نیافته جنبشهای قومی را آزموده اند، اما الزاماً همه استانها مبادرت به کنش سیاسی منطقه ای نکرده اند. ایلام، زنجان و لرستان از این قبیل استانها هستند. به عبارت دیگر، استانهای فارسی زبان دارای متوسط سطح ساختار اقتصادی و اجتماعی توسعه یافته، درگیر خیزشهای سیاسی منطقه ای شده اند (برای مثال: گیلان و خراسان)

حقایق مذکور حاکی از این امرند که این قبیل اختلافها به تنهایی نمی توانند زمینه ساز بسیج قومی باشند. هر چند که اختلافات سابق الذکر از دلایل ریشه ای اکثریت مطلق چنین جنبشها هستند. با این که در ایران عوامل فوق پیش شرط مهمی برای کنش سیاسی گروهی بوده اند، دستاوردهای مورد انتظار گروه قومی از جنبش سیاسی می تواند زمینه گسترش نارضایتیها، همبستگی گروهی و سازمان سیاسی و فعلیت بخشیدن به جنبش بالقوه را فراهم سازد. با افزایش احتمال تحقق این دستاوردها، کنش سیاسی انجام می گیرد؛ این نکته در قسمت بعدی تشریح شده است.

#### پنجم) دستاوردهای مورد انتظار جنبشهای دسته جمعی

این دستاوردها را، توازن قدرت میان دولت مرکزی و جمعیت قومی تعیین می کند.

هر چه دولت مرکزی قوی‌تر باشد، گروه قومی از امتیاز کمتری برای رویارویی با آن برخوردار می‌شود و بنابراین احتمال کمتری در شکل‌گیری و گسترش جنبش قومی دسته‌جمعی وجود دارد.

سازمانهای سیاسی قومی ایران علیرغم گسترش و بهره‌مندی از حمایت انسانی، فاقد منابع مدیریتی و مادی بوده‌اند. این واقعیت، به‌ویژه، در اقلیتهای ملی کوچکتر مانند عربها و بلوچها وجود دارد. در موافقی، جنبشهای قومی سعی کرده‌اند این مسأله را با درخواست کمک از کشورهای خارجی متخاصم با ایران، حل کنند. فی‌المثل ترکها و کردها اغلب متکی به حمایت شوروی و بلوچها و عربها متکی به حمایت بریتانیا بوده‌اند، به‌همین خاطر است که همکاری کشورهای خارجی در زمینه‌های اطلاعاتی، نظامی، مالی و سیاسی، عمدتاً عاری از تعهد، مبهم و موقتی، بوده است.

علیرغم تأثیر قاطع معضلات مدیریتی در فلج ساختن سازمانهای سیاسی قومی، نمی‌توان از نقش سطح بالای خودآگاهی سیاسی، همبستگی و سنت دیرپای سیاستهای جمعی گروههای قومی در تقویت این سازمانها، غافل بود. بنابراین جای تعجب نیست که کردها و ترکها، نسبت به سایر اقوام ایرانی، سازمانهای سیاسی قوی‌تر و مؤثرتری را به وجود آورده‌اند. همان‌طور که در جدول ۱۱ نشان داده‌ایم، ایدئولوژیها خیزشهای سیاسی منطقه‌ای به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

۱- راست‌گرا ۲- ناسیونالیسم ۳- ناسیونال دموکراتیک ۴- چپ‌گرا

از میان این ایدئولوژیها، به‌نظر می‌رسد که چپ و ناسیونال دموکراتیک حضور مؤثرتری از سایر ایدئولوژیها در تاریخ ایران داشته‌اند. این شاخص نمایانگر این است که آن دسته از سازمانهای سیاسی که دارای علقه طبقاتی، برنامه دموکراتیک و متعهد به ناسیونالیسم قومی‌اند بیش از سایر ایدئولوژیها برای مردم ایران جاذبه دارند و وقتی که آنها را با سازمانهای سیاسی چپ یا راست افراطی مقایسه می‌کنیم مشاهده می‌شود که قوی‌تر نیز هستند.

تقریباً تمامی خیزشهای سیاسی منطقه‌ای ایران، در استانهای مرزی کوهستانی و با جنگلهای انبوه، صورت گرفته‌اند، اغلب این استانها هم‌مرز با گروههای قومی همسانی می‌باشند. فی‌المثل کردستان، هم‌مرز با کردستان ترکیه و عراق، بلوچستان هم‌مرز با پاکستان و افغانستان و آذربایجان هم‌مرز با آذربایجان شوروی [پیشین] است. این شاخص

نمایانگر این است که موقعیت جغرافیایی گروه‌های قومی عامل مهمی در بروز جنبشهای قومی و افزایش قابلیت سازمان سیاسی می‌باشد.

نکته دیگر آن که میزان ادغام جمعیت‌های قومی در بطن جامعه ایرانی، نسبتاً پایین می‌باشد. برای مثال، کردها، با حداقل ادغام، از بالاترین میزان همبستگی و قوی‌ترین سازمان سیاسی برخوردار هستند، در حالی که آذربایجانیها به میزان قابل ملاحظه‌ای در جامعه ادغام شده‌اند.

عوامل تأثیرگذار بر تقویت دولت ایران نیز متعدد هستند. دولت مرکزی ایران از وجود جمعیتی جوان پرشمار و با رشد سریع بهره‌مند است اغلب منابع عظیم اقتصادی کشور از قبیل نفت، گاز طبیعی و سایر معادن مهم مانند مس و زغال سنگ و اغلب ابزار ارتباطی در اختیار دولت مرکزی است. دولت ایران قادر بوده است با حفظ میزان بالای رشد اقتصادی نیروی نظامی و امنیتی خود را برای چندین دهه بهبود بخشد. ارتش ایران در دهه ۷۰، بزرگترین و قدرتمندترین ارتش خاورمیانه، پس از اسرائیل بوده است.

چه نتیجه‌ای در مورد قدرت نسبی دولت مرکزی و سازمانهای سیاسی قومی ایران می‌توان گرفت؟ همان‌طور که در بخش بعدی خواهیم گفت، استدلال من این است که رژیم شاه در زمان صلح قوی‌تر بوده است اما در دوران بحران و مواقعی که تقاضاهای قومی و ناسیونالیسم به اوج خود رسیده، در حفظ کنترل با مشکل مواجه شده است. بنابراین شکاف میان قدرت دولت و سازمانهای قومی بستگی به میزان ثبات سیاسی و وضعیت عمومی اقتصادی - اجتماعی کشور دارد. رویارویی این دو در مواقعی صورت گرفته که دولت با بحران سیاسی عمده‌ای مواجه گشته و به شدت تضعیف شده است و در نتیجه سازمان سیاسی قومی دستیابی به اهداف خود را بسیار محتمل تصور کرده است.

### ششم) زمان و اشکال جنبشهای قومی

جنبشهای بزرگ قومی ایران طی دوران بحرانهای سیاسی و اقتصادی - اجتماعی صورت گرفته‌اند. انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول (۲۵-۱۹۰۶)، جنگ جهانی دوم و جنبشهای ناسیونالیست - دمکراتیک حزب توده و مصدق (۵۳-۱۹۴۱)، قیام اسلامی آیت‌الله خمینی [ره] (۱۹۶۳) و انقلاب ایران و جنگ با عراق، از این قبیل بحرانها هستند.

به غیر از بحران سیاسی ۱۹۶۳، این دوران با ضعف قدرت مرکزی توأم بوده است. در جدول شماره ۱، دونوع جنبش سیاسی متمایز قابل تشخیص است:

نوع اول: جنبشهای قومی پیرامونی

نوع دوم: جنبشهای قومی مرکزی

جنبشهای دسته اول به طور مکرر در دوران ۱۹۴۰ به بعد، به شکل جدایی طلبی یا خودمختاری و عمدتاً در استانهای توسعه نیافته‌ای صورت گرفته‌اند که تمایز طبقاتی در آنها در حد بسیار پایین و همبستگی قومی در بالاترین حد خود بوده است.

جنبشهای دسته دوم به شکل تقاضاهای جدایی طلب و ستیزه جویی میان نخبگان ملی و نخبگان قومی بوده است (مانند جنبش سمیتقو در کردستان ۲۵-۱۹۲۰، جنبش خزعل در خوزستان ۲۵-۱۹۲۰، جنبش دوست محمدخان در بلوچستان ۲۸-۱۹۰۶) با این حال، امروزه تقاضاهای خودمختاری و تمرکززدایی میان اقوام رایج تر شده است و تأکید بر سیاستهای طبقاتی و احیاء فرهنگ و زبانهای قومی می باشد. (برای مثال منازعات کردستان و بلوچستان). دوران متعاقب جنگ جهانی دوم، دوران گذاری بود که در آن سیاستهای قومی و طبقاتی برای جنبشهای قومی مبهم و نامشخص بود (جنبشهای دمکراتیک در کردستان و آذربایجان ۴۶-۱۹۴۲) از طرف دیگر، جنبشهای قومی غالباً در استانهای توسعه یافته شکل گرفته‌اند که تمایز طبقاتی بالاتر بوده درحالی که قومیت وجود نداشته یا در صورت وجود داشتن فاقد پتانسیل سیاسی بوده است (مانند جنبش کوچک خان در گیلان، ۱۹۲۰، جنبش پسیان در خراسان ۱۹۲۰). این جنبشها عمدتاً حاصل قیامهای منطقه‌ای، منازعات طبقاتی بوده‌اند و خواسته‌های خودمختاری یا استقلال طلبی در آنها نقشی نداشته است.

دولت مرکزی نهایتاً تمام جنبشهای سیاسی منطقه‌ای را شکست داده است. با وجود این برخی جنبشها در ابتدا به کامیابیهای رسیدند، چنین مواردی عمدتاً در دوران اولیه جنبش بوده است.

همان طور که در جدول ۷ دیده می شود، تقریباً تمام جنبشهای منطقه‌ای که بین ۱۹۰۶ و اواسط ۱۹۴۰ رخ داده‌اند برای استقرار خودمختاری یا حتی حکومتهای محلی مستقل طی دورانی از یک سال گرفته (اکثر جنبشها) تا ۲۰ سال (فقط بلوچستان) موفق بوده‌اند، جنبشهای متأخر عمدتاً ناموفق بوده‌اند. این الگو اولاً منعکس کننده افزایش نیروهای

امنیتی و نظامی و منابع اقتصادی دولت مرکزی و ثانیاً توسعه تدریجی سرمایه‌داری و دولت است که اقتصادی ملی را به وجود آورده و بدین ترتیب مشروعیت خواسته‌های منطقه‌ای را کاهش داده است....

### نتیجه‌گیری

در این مقاله، چارچوب نظری تبیین علل، زمان‌بندی و اشکال جنبشهای قومی در مورد ایران به کار گرفته شد. نگارنده معتقد است که چنین چارچوبی، با برخی اصلاحات، می‌تواند در مورد سایر کشورهای جهان سومی چندقومی دارای ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشابه ایران نیز به کار رود. بهبود و توسعه این تئوری باید شامل تعریف دقیق‌تر برخی اصطلاحات از قبیل «دستاوردهای مورد انتظار» «عوامل ذهنی» «خواسته‌های غیرقابل مذاکره» و «قدرت طرفین» نیز بشود. یکی از اشکالات مهم این اصطلاحات و سایر اصطلاحات مشابه به کار رفته در این نظریه این است که به سختی قابل اندازه‌گیری هستند. مسأله دیگر در مورد تئوری حاضر توجه آن به واحدهای مختلفی همچون گروهها، اجتماعات، احزاب و حکومتهاست. بهبود تئوری ممکن است منجر به شمول نقش افراد نیز بگردد که تئوریهای گزینش عقلانی در این جهت می‌توانند مفید باشند.

کاربردهای عملی متعددی از این تئوری نتیجه می‌شود این تئوری نشان می‌دهد که خواسته استقلال کامل جنبشهای قومی بر اثر ادغام و یکسان شدن سریع گروههای قومی پیرامونی در فرهنگهای قومی مرکز، بیش از پیش روبه افول خواهد رفت. از طرف دیگر جنبشهایی که خواستار مشارکت سیاسی، خودمختاری و تمرکززدایی هستند، رشد می‌یابند. این روندها، بهترین نشانه این مطلب‌اند که نفع سازمانهای سیاسی قومی در تغییر خواسته‌هایشان از استقلال کامل به سیستم فدرالی حکومت محلی است.



استانهای برگزیده	درصد سواد آموزی			درصد جمعیت بخوردار از نیروی بومی		هر پیشک برای جمعیت	
	۱۹۵۶	۱۹۶۶	۱۹۷۶	۱۹۶۶	۱۹۷۶	۱۹۶۶	۱۹۷۶
مرکزی	۳۰/۶	%۵۶	۶۵/۹	۸۰/۶	۹۶/۸	۱۹۶۱	۱۰۶۰
خوزستان	%۱۶	۳۹/۲	۵۰/۳	۸۲/۳	۹۶/۲	۵۰۰۰	۲۵۵۸
گیلان	۱۴/۱	۳۰/۴	۵۰/۷	۶۷/۴	۸۸/۲	۷۶۹۲	۴۱۶۷
خراسان	%۱۱	۲۶/۶	%۴۰	۶۵/۵	۸۶/۶	۷۱۴۳	۳۶۷۶
کرمان	۱۰/۹	۲۵/۵	۴۱/۸	۶۵/۵	۷۸/۷	۱۱۱۱۱	۴۷۸۵
ایلام	۴/۲	۱۴/۷	۲۷/۳	۵۶/۳	۸۱/۶	—	۷۶۹۲
آذربایجان شرقی	۱۰/۲	۲۳/۴	۳۶/۳	۵۴/۳	۸۱/۴	۹۰۹۱	۴۵۶۶
آذربایجان غربی	۱۰/۲	۲۲/۷	۳۸/۳	۴۸/۵	۸۰/۲	۱۱۱۱۱	۵۰۷۶
زنجان	۶/۵	۱۵/۷	۳۰/۴	۴۹/۴	۸۲/۱	—	۸۰۶۵
کردستان	۶/۴	۱۶/۲	۲۹/۷	۶۰/۵	۸۱/۲	۱۰۰۰۰	۶۱۷۳
باختران	۱۱/۴	۲۸/۷	۴۲/۳	۶۲/۲	۸۲/۶	۷۶۹۲	۴۶۷۳
سیستان و بلوچستان	۵/۶	۱۷/۱	۲۹/۴	۴۸/۲	۶۲/۵	۱۱۱۱۱	۵۲۳۶
ایران	۱۴/۹	۳۳/۵	۴۷/۵	—	—	۵۲۶۳	۲۵۱۳

(جدول شماره ۱۰)

تفاوت‌های بین قومی: شاخصهای اجتماعی برگزیده سالهای انتخاب شده (۱۹۷۶ و ۱۹۶۶ و ۱۹۵۶)

اشکال، خواسته‌ها و علل آنها	جنبش‌های عمده قومی و جهت‌گیری ایدئولوژیک آنها
<p>تجزیه طلب، شورش گریز از مرکز قبیله‌ای؛ جنبش نخبه مقابل نخبه، توفیق اولیه اما شکست فوری، فاقد حمایت مردمی.</p> <p>ابتداءً خودمختاری، نهایتاً جدایی طلب، احیاء زبان و فرهنگ کردی، مقامات محلی از مردم محلی انتخاب شده بودند، محبوب کردها، مورد حمایت توده‌ها، اما جمهوری استقلال طلب طی یک سال شکست خورد، حمایت کم و بیش شوروی در سراسر جنبش.</p> <p>خودمختاری، احیاء فرهنگ و زبان کردی، مقامات محلی به وسیله مردم محلی انتخاب شده بودند؛ منبع دیگری برای التیام زخمهای کهنه مردم کردستان</p>	<p>الف - کردستان:</p> <p>۱- جنبش اسماعیل آقا سمیتقو (۲۵-۱۹۲۰): جناح راست</p> <p>۲- جنبش حزب دمکراتیک کرد / کومله (۴۶-۱۹۴۲) چپ متمایل به ناسیونال دمکراتیک</p> <p>۳- جنبش کردستان (۱۹۷۹ تاکنون): چپ متمایل به ناسیونال دمکراتیک</p>
<p>خودمختاری، اقدامات دمکراتیک برای تمام ایران، ضدامپریالیست، مورد حمایت شوروی، ظرف مدت یکسال شکست خورد.</p> <p>خودمختاری، اقدامات دمکراتیک برای تمام ایران، علیه روشهای ظالمانه ژاندارمها و ملاکین، احیاء فرهنگ و زبان آذری، برچیدن ظلم و ستم ملی، مورد حمایت شوروی، شکست طی یکسال.</p>	<p>ب - آذربایجان:</p> <p>۱- جنبش خیابانی (۱۹۲۰): ناسیونال دمکراتیک</p> <p>۲- جنبش حزب دمکراتیک آذربایجان (۴۶-۱۹۴۵): چپ متمایل به ناسیونال دمکراتیک</p>
<p>جدایی طلب، شورش گریز از مرکز قبیله‌ای، جنبش نخبه علیه نخبه، مورد حمایت بریتانیا، توفیق اولیه و شکست بلافاصل و فاقد حمایت توده‌ها.</p> <p>خودمختاری / جدایی طلب، کاملاً ناموفق، فاقد حمایت کوتاه مدت، مورد حمایت دولت عراق</p>	<p>پ - خوزستان:</p> <p>۱- قیام شیخ خزعل: (۲۵-۱۹۲۰) جناح راست</p> <p>۲- جنبش ناسیونالیست عرب (۱۹۷۹): راست متمایل به دمکراتیک</p>

<p>جدایی طلب، شورش گریز از مرکز قبیله‌ای، جنبش نخبه علیه نخبه، موفق در تأسیس دولت مستقل اما بعداً شکست خورده مورد حمایت بریتانیا.</p> <p>جدایی طلب / خودمختاری، کاملاً ناموفق، ناتوان از کسب حمایت توده‌ای</p>	<p>ت - بلوچستان:</p> <p>۱- قیام دوست محمدخان (۲۸-۱۹۰۶): راست متمایل به دمکراتیک ناسیونال</p> <p>۲- ناآرامی سیاسی (۱۹۷۹ تاکنون): چپ متمایل به دمکراتیک ناسیونال</p>
<p>خیزش منطقه‌ای، اقدامات دمکراتیک برای همه ایران، ضد امپریالیست، مورد حمایت شوروی، استقرار دولت کمونیستی اما شکست طی یکسال</p> <p>قیام منطقه‌ای، اقدامات دمکراتیک برای همه ایران شکست طی یکسال.</p> <p>قیام منطقه‌ای، جنبش گریز از مرکز قومی، علیه اصلاحات ارضی، اعتراض نخبه علیه نخبه، فاقد تقاضا برای حکومت منطقه‌ای، شکست طی یکسال.</p> <p>قیام منطقه‌ای، فاقد تقاضا برای حکومت منطقه‌ای، خواستار اصلاحات ارضی، رشد قوی داشت ولی شکست خورد.</p>	<p>ث - سایرین</p> <p>۱- گیلان: کوچک خان / جنبش کمونیستها (۱۹۲۰): چپ متمایل به دمکراتیک ناسیونال</p> <p>۲- خراسان: کلنل پسیان / قیام خدادوردی خان (۱۹۲۰): دمکراتیک ملی</p> <p>۳- جنبش قومی بویراحمد (۱۹۶۲): جناح راست</p> <p>۴- ترکمن صحرا: جنبش شوراها (۸۰-۱۹۷۹): جناح چپ</p>

(جدول ۱۱) اشکال، خواسته‌ها و علل جنبشهای عمده قومی در ایران از آغاز قرن بیستم

